

براندازی OVERTHROW

قرن آمریکائی تغییر رژیم ها
از هاوایی تا عراق

استیفن کینزر

STEPHEN KINZER

مترجم

فریدون گیلانی

FREIDOUN GILANI

gilani@f-gilani.com

فصل هفتم

می خواهیم خردش کنیم
(شیلی – سالوادور آلنده)

در جلسه ای که پانزدهم سپتامبر ۱۹۷۰، با شرکت مشتی از مدیران اجرائی تجارت و مقام های دولتی، وقت صبحانه در واشینگتن آغاز شد و پیش از صرف شام به پایان رسید، آمریکائی ها کاری کردند که پیش از آن هرگز به آن صورت نکرده بودند. در جلسات پی در پی آن روز، که در تلاطم هشدارهای وخیم در مورد به خطر افتادن امنیت ملی صورت پذیرفت، شرکت کنندگان جلسه به این نتیجه رسیدند که دولتی را که هنوز قدرت سیاسی را به دست نگرفته بود، سرنگون کنند. قربانی آنان، سالوادور آلنده گوسنس، رئیس جمهوری آینده شیلی بود.

با توجه به معیارهای خاصی، عجیب به نظر می رسید که ایالات متحده در شیلی دست به چنان اقدام خطرناک و نقشه ای خشونت بار بزند. کشور كوچك شیلی که بسیار هم از سواحل آمریکائی ها دور است، هرگز کمترین تهدید نظامی برای ایالات متحده به شمار نمی رفته است. زمانی معروف بود که هنری کیسینجر شیلی را به عنوان «نقطه ای زخم خورده در قلب قطب جنوبی» کنار گذاشته بود. با این حال، وقتی سالوادور آلنده روز چهارم سپتامبر ۱۹۷۰ در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد، در راهروهای قدرت آمریکائی ایجاد وحشت کرد. آلنده تمام عمرش را ضد امپریالیست بود و فیدل کاسترو را که شرکت های مسلط بر اقتصاد کشورش را ملی اعلام کرده بود، می ستود.

برای آن که آلنده در مبارزه ای سه جانبه با اکثریت ۳۶/۳ در صد انتخابات ریاست جمهوری را برده بود، کنگره شیلی باید پیروزی او را تأیید می کرد. در موارد مشابهی که در گذشته رخ داده

بود ، کنگره نامزدی را که بیشترین رای را آورده بود مورد تأیید قرار می داد ، و مطمئناً این بار هم چنان می کرد. « آگوستین ادواردز » ، یکی از ثروتمندترین مردان شیلی و صاحب « ال مرکوریو » بزرگ ترین روزنامه کشور ، قادر نبود جلو احتمال کنگره را بگیرد . رفت به سفارت خانه آمریکائی ها در سانتیاگو پایتخت شیلی و رك و راست از « ادوارد کوری » سفیر ایالات متحده پرسید:

« ایالات متحده می تواند به صورت مستقیم یا غیر مستقیم دخالت نظامی بکند ؟ »

کوری هم به همان صراحت جوابش را داد که : « نه »

ادواردز منتظر شنیدن چنین پاسخی نبود . تصمیم گرفت در خواستش را با روسای کوری مطرح کند ، و با مقام های قدرتمند واشینگتن تماس بگیرد . فکر می کرد علایق آن ها در راستای منافع خود اوست .

ادواردز ، چه به لحاظ شخصی ، یا حرفه ای و ایدئولوژیکی ، با اغلب مدیران اجرائی آمریکائی که منافی در شیلی داشتند ، نزدیک بود . به وسیله و از طریق آن ها ، به بالاترین حلقه های دولت دسترسی پیدا می کرد . پرزیدنت ریچارد نیکسون مدام عزم خود را برای حفظ منافع تجاری آمریکائی ها در خارج ، مبارزه علیه کمونیسم ، و تشدید تعهد نسبت به سرکردگی ایالات متحده در نیم کره غربی ، به صراحت اعلام کرده بود . ادواردز به واشینگتن می رفت تا به رئیس جمهوری بگوید هر سه هدف را می تواند در شیلی دنبال کند .

نهم سپتامبر سال ۱۹۷۰ که ادواردز چمدان هایش را در سانتیاگو می بست ، مدیران شرکت تلفن و تلگراف بین المللی (ITT) نشست ماهانه ی خود را در نیویورک برگزار می کردند . آی تی تی یکی از بزرگ ترین شرکت های مختلط بین المللی بود . این شرکت ، در شیلی دارائی های عظیمی داشت و با همان تهدیدی مواجه بود که امپراتوری تجاری ادواردز را به خطر انداخته بود . سلطه ی آی تی تی بر سیستم تلفن شیلی ، در بالاترین ردیف فهرست شرکت های قرار داشت که باید مشمول ملی شدن می شدند .

« هارولد جنین » رئیس هیئت اجرائی شرکت آی تی تی و یکی از معروف ترین سوداگران جهان ، در خلال جلسه یکی از اعضای هیئت مدیره ، طرحی بی شرمانه را به صورت پیشنهاد با او در میان گذاشت . این عضو هیئت مدیره آی تی تی ، بعدها شهادت داد که هارولد او را به کناری کشیده و به او گفته بود « حاضر است هر چند میلیون دلاری که ضروری باشد ، برای حمایت از نقشه ای که دولت ایالات متحده در جهت ایجاد ائتلاف میان مخالفان آئنده داشته باشد ، پرداخت کند.»

این عضو هیئت مدیره آی تی تی ، « جان مککون » مدیر سابق سی آی ا بود . هنوز يك سال از ترك سی آی ا نگذشته بود که مککون به شرکت آی تی تی پیوست ، اما هنوز به عنوان مشاور با سی آی ا کار می کرد . و این بدان معنی بود که از هر دو طرف حقوق می گرفت . این شرایط بی همتا ، او را به صورت رابط مناسبی میان آی تی تی و سطوح بالای دولت ایالت متحده در آورده بود .

مککون قادر بود با هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری ملاقات کند ، و بی درنگ پیشنهاد میلیون ها دلار جنین را با او در میان بگذارد . اگر چه کیسینجر این پیشنهاد را نپذیرفت ، اما به شدت تحت تاثیر قرار گرفت که شرکت آی تی تی با چه جدیتی به مساله شیلی علاقمند است . مدتی بعد ، مککون مساله را با « ریچارد هلمز » جانشین او و معاون سابق سی آی ا در میان گذاشت .

عملیات پنهانی در شیلی ، نمی توانست بدون دستور رئیس جمهوری صورت بگیرد . ادواردز کوشید تا این موافقت را از رئیس جمهوری بگیرد . دوست قدیمی و همکار تجاری خود « دونالد کندال » را که رئیس هیئت مدیره و مدیر هیئت اجرائی پیسی کولا بود ، به عنوان رابط برگزید . مدتی در خانه کندال در کانتکتیکوت ماند و به او گفت که شیلی دارد به حاکمیت کمونیست ها در می آید . پیسی کولا این روابط را چرب تر کرد . کندال در اواسط دهه ۱۹۶۰ نیکسون را به عنوان مشاور حقوقی شرکت در امور بین المللی انتخاب کرده بود و این ، زمانی بود که نیکسون دوران سرگردانی سیاسی خود را می گذراند . بعدها هم ، یکی از بزرگترین حامیان او در مبارزات انتخاباتی شد . در آن همه مشغله ای که ادواردز در زمینه های مختلف تجاری داشت ، ضمناً پخش کننده اصلی پیسی کولا در شیلی هم بود . این هر سه ، دولت مند کامیاب تجارت جهانی را در احاطه ی ژئو پلیتیک قرار داده بودند .

روز چهاردهم سپتامبر ، کندال پدرش را برای ملاقات با پرزیدنت نیکسون به کاخ سفید برد . در خلال معارفه و مباحث رسمی ، نیکسون را به گوشه ای برد و آن چه را که ادواردز در مورد شیلی به او گفته بود ، به رئیس جمهوری منتقل کرد . هشدار او ، شاخک های نیکسون را به شدت حساس کرد . از آن لحظه به بعد ، نیکسون هرگز از تصمیم خود برای در هم شکستن سالوادور آلنده عدول نکرد .

هنری کیسینجر بعدها نوشت : « نیکسون مصمم به انجام عمل شده بود . »

نیکسون پس از شنیدن حرف های کندال ، بی درنگ او را به ملاقات هنری کیسینجر و « جان میچل » دادستان کل فرستاد . کندال آن دو را قانع کرد تا حرف های ادواردز را بشنوند ، و هر دو موافقت کردند که صبح روز بعد او را بپذیرند . گفت و گوی آن ها سر میز صبحانه ، از بی سابقه ترین ، و ضمناً تهوع آورترین مراحل تاریخ روابط ایالات متحده و امریکای لاتین است . ادواردز تصویر تیره و تاری از آن چه داشت در کشورش رخ می داد ترسیم کرد . سلطان سرمایه ی شیلی پیش بینی کرد که اگر اجازه بدهند آلنده قدرت را به دست بگیرد و اقتصاد شیلی را ملی می کند ، سرمایه داران امریکائی را مجبور به خروج از کشور خواهد کرد . و شیلی را مثل کوبا به سمت اقمار شوروی خواهد برد .

کیسینجر با توجه کامل به حرف های ادواردز گوش داد . به محض پایان یافتن ملاقات ، به هلمز زنگ زد و از او خواست تا برای یافتن راه کارهای متوقف کردن آلنده ، با ادواردز ملاقات کند . طرف های ظهر آن روز با دیوید راکفلر دوست قدرتمند دیگری که صاحب بانک « چیس منهاتان » بود و سرمایه های کلانی را در شیلی تضمین کرده بود ، ملاقات کرد .

ساعت سه بعد از ظهر آن روز ، کیسینجر ، میچل و هلمز برای دریافت دستورهای اجرائی نیکسون به کاخ سفید رفتند . دیدارشان فقط سیزده دقیقه طول کشید . دخالت فوری در امور شیلی ، چنان برای نیکسون بدیهی بود که بحث بیشتری را ضروری نمی دید . بنا به قانون شیلی ، کنگره باید ظرف پنجاه روز انتخاب آلنده را تائید می کرد . نیکسون می خواست هر طور شده جلو این کار را بگیرد .

هیچ نوار یا متنی کتبی از این ملاقات وجود ندارد . با این حال ، یکی از مقام هائی که در آن جلسه حضور داشت ، بعدها به نیویورک تایمز گفت : تاثیر حالت ها و واکنش های نیکسون بر ما این بود که « به شدت نگران » نتیجه فوری اقدامات است . یکی دیگر از حاضران در آن ملاقات او را « عصبی » و تا حد جنون آمیزی خشمگین توصیف می کند . وقتی رئیس جمهوری حرف می زد ، هلمز یادداشت هائی بر داشت که به صورت کلاسیک ترین سند تاریخی دیپلماسی و عملیات پنهانی ایالات متحده در براندازی دولت های خارجی در آمد :

- شاید امکان موفقیت ما يك به ده باشد ، اما باید شیلی را نجات بدهیم !
- ارزش هزینه کردن را دارد .
- سفارت خانه ما نباید درگیر شود .
- ده میلیون دلار آماده است ، اگر لازم باشد رقم را بالاتر می بریم .
- کار تمام وقت - استفاده از بهترین نیروها .
- نقشه ی بازی
- اقتصاد را در درجه اول قرار دهید
- فرصت اجرای نقشه عملیات ۴۸ ساعت است .

* * * * *

مردم شیلی می گویند « جزو کشورهای استوائی نیستند » و شیلی بخشی از آمریکای جنوبی است ، اما تاریخ این کشور نشان می دهد که سرنوشتش را همیشه موقعیت جغرافیائی رقم نزده است . در نیم کره ، از هرج و مرج ، جنگ داخلی و اختناق کمتری نسبت به سایر کشورهای این منطقه رنج برده است . صد و سی و نه سال پس از ۱۸۳۳ که نخستین قانون اساسی شیلی کارساز شد ، شرایط دموکراتیک این کشور فقط سه بار دچار اخلال شده بود . در دو سوم قرن بیستم ، شیلی در جهت مدرنیته راه می پیمود ، نرخ بی سوادی در آن بسیار پائین بود ، طبقه متوسط نسبتاً بزرگی داشت ، و از جامعه مدنی توانائی برخوردار بود . شرایط دموکراتیک در زندگی و سیاست این کشور ، بیش از هر جای دیگری در آمریکای لاتین ، عمیقاً با روحیه ی ملی به هم بافته شده بود .

اغلب کشورهائی که ایالات متحده دولت هاشان را برانداخته است ، از منابع ارزشمندی برخوردار بودند . شیلی هم از آن زمره است . پیشتاز تولید مس در جهان است که هزاران سال بزرگترین معادن مس را داشته است . مس باعث شکل دادن رشد و توسعه ی نژاد انسان بود ، و با طلوع عصر برق ، شیلی به خاطر داشتن ذخائر فوق العاده ی مس ، از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار شد . مس در موتورها ، ژنراتورها ، دینام ها ، کابل ها و سیم های برق ، ماده ای حیاتی است ، و از مواد لامپ ها بگیرد تا دستگیره های در و کتری های چای ، مصرف اساسی دارد .

در آغاز قرن بیستم ، تجارت آمریکائی ها به مس شیلی علاقمند شد . در سال ۱۹۰۵ ، کمپانی مس « برادن » ، که بعدها در شرکت مس « کنکوت » ادغام شد ، و شروع کرد به کار معدن در « ال تینینه » که کوهی معدنی بود در « آند » به فاصله ی صد مایلی جنوب شرقی سانتیاگو . هفت سال بعد ، جلو دار کمپانی معدن مس به نام « آنا کوندا » ، شروع کرد به عملیاتی در « چوکوئی

کاماتا» در صحرای شمالی. دو شرکت کنکوت و آنا کوندا، که صاحبانش آمریکائی‌ها بودند، چنان توسعه یافتند که در تجارت جهانی مس، تبدیل به دوقلوهای سلطنت بر فلز تیتانیوم شدند. در اواسط قرن بیستم، آل تنینته بزرگترین معدن مس زیرزمینی جهان بود، و چوکوئی کاماتا بزرگ‌ترین معدن مس روی زمینی جهان. عملیات کنکوت در شیلی، مالیات در رفته سالی بیست میلیون دلار در آمد خالص داشت. آناکوندا هم سالی سی میلیون دلار پول به جیب صاحبانش سرازیر می‌کرد. این دوشرکت، روی هم رفته بیشترین در آمد صادراتی شیلی و یک سوم در آمد مالیاتی شیلی را تامین می‌کردند. این شرایط، به دو شرکت آمریکائی این امکان را می‌داد تا همان گونه که در زندگی اقتصادی شیلی نقش اساسی داشته باشند، بر امور سیاسی این کشور نیز مسلط شوند.

علاوه بر کمپانی‌های معدن و شرکت‌های مواد مصرفی مثل پیسی کولا، یک موسسه دیگر آمریکائی به نام تلفن و تلگراف بین‌المللی نیز، در شیلی نقش اساسی داشتند. در مقطعی که آی‌تی تی به عنوان شرکت مخابراتی جهان به پیشرفت‌های وسیعی نائل می‌شد، سهم عمده‌ی شرکت تلفن شیلی را که متعلق به بریتانیائی‌ها بود، خرید و برنظام تلفن و تلگرام مردم سراسر شیلی مسلط شد. این معامله، یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری‌های آی‌تی تی بود که در آمدش در دهه ۱۹۶۰، به ده میلیون دلار در سال رسید.

در آن زمان، تغییرات عمده‌ای سراسر آمریکائی‌لاتین را در می‌نوردید. چریک‌های کوبا، حکومت دیکتاتور باتیستا در کوبا را در هم کوبیده و برنامه سیاست رادیکال را جایگزین کرده بودند. دیکتاتورهای دیگر در پرو، کلمبیا، ونزوئلا و آرژانتین سقوط کرده بودند. نسل سرکش و بی‌قراری برای استقرار عقاید سیاسی جدید، به پا خواسته بود.

در پاسخ به این جدال، پرزیدنت کندی در سال ۱۹۶۱ نهاد «اتحاد برای پیشرفت» را ایجاد کرد که نام سازمان نیم کره در جهت رسیدن به «تفاهم» برای تغییرات اجتماعی و سیاسی بود. کندی از همکاری‌های خواست تا کشوری را در نیم کره پیدا کنند که زمینه‌های سیاسی و ساختار مادی، قبلاً در آن وجود داشته باشد و مردم آن کشور در آرزو و اشتیاق تغییرات صلح‌آمیز باشند. شیلی با داشتن بخش خصوصی و سنت دموکراتیک، بدیهی‌ترین انتخاب بود. کندی امیدوار بود بتواند به جهان نشان بدهد که کارائی مدل کاپیتالیستی توسعه‌ی جهان سوم، بهتر از مدل مارکسیستی است. در خلال دهه‌ی ۱۹۶۰، شیلی از «اتحاد برای پیشرفت»، ۱/۲ میلیارد دلار کمک دریافت کرد، که از مجموعه‌ی کشورهای نیم کره بیشتر بود. این کمک، مستقیماً از ایالات متحده به شیلی سرازیر شده بود.

در آغاز، این توجه واشینگتن، جز پول چیزی به شیلی نبرد. اما آغاز سال ۱۹۶۴، سالی بود که سی‌ای‌ا کارزار دخالتی ده‌ساله را برای برهم زدن ثبات شیلی در آن کشور راه انداخت، که سرانجام شیلی را از ریشه‌های دموکراتیک‌اش جدا کرد.

در آغاز دهه‌ی ۱۹۶۰، سی‌ای‌ا شروع کرد به دادن پول و سایر اشکال حمایتی به روزنامه‌ها، گروه‌های دانشجویی، اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی. سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده (سی‌ای‌ا)، حمایتش را بر جناح چپ حزب دموکرات مسیحی متمرکز کرده بود که رهبرش «ادواردو فرای» اصلاح‌طلبی پرچوش و خروش بود که دقیقاً در قالب تصورات واهی واشینگتن می‌گنجید. دیدگاه‌های مناسب و شیوه‌ی آگاهی نسبت به نقش رسانه‌های خبری در خصلت‌های او،

حتی کار را جایی کشاند که گزارشگران و نویسندگان ثابت ستون های مطبوعات ، او را « کندی شیلی » نامیدند . در سال ۱۹۶۴ که مبارزاتش را برای کسب مقام ریاست جمهوری به پیش می برد ، دوستان آمریکائی اش در سمت او قرار گرفتند . آنان نه فقط به خاطر علاقه ای که به او داشتند به حمایت از او برخاستند ، بلکه بیشتر به این دلیل پشتیبانی وسیعی از او کردند تا راه را بر نامزد رقیب او سالوادور آلنده ی سوسیالیست که به صورت بختک و اشینگتن در آمده بود ، ببندند .

سالوادور آلنده ، انقلابی کلاسیک بورژوازی بود . اگر چه او خود ، محصول امتیاز و حق ویژه بود ، اما با شور و حرارت از تغییر رادیکال جامعه دفاع می کرد . جدل و کشمکش او ، با ترکیبی از بشارت مارکسیسم و واقعیت های زندگی که در اطرافش می گذشت ، رشد کرد . علیرغم موقعیت موفق و کامیاب شیلی به نسبت سایر ملت های آمریکای جنوبی ، میلیون ها تن از مردم او در فقری نومید کننده زندگی می کردند که این وضع ، منشاء اصلی حرکت آلنده بود . به موازات این منشاء ، آن چه باعث خشم او شده بود ، این واقعیت بود که می دید شرکت های خارجی کل صادرات مهم صنایع مس کشورش را در مهار خود دارند .

عینکی که قابی از جنس شاخ داشت ، ژاکتی پشمی و راه راه ، و سبیلی که اندکی پرپشت بود ، به آلنده حال و هوائی می داد که استادان دانشگاه و روشنفکران طیف چپ داشتند . جذابیت بسیار فریبنده ای داشت . در شناخت هنر ، شراب و زیبایی زنانه ، نقادی چیره دست بود . عقیده محکم سوسیالیستی او ، مانع از آن نمی شد تا تبدیل به ستون نهاد سیاسی نشود . ضمناً ، متعلق به نسل سوم ماسون بود – نه طرفداران جامعه اشتراکی و مارکسیست ها – ، و به آسانی در نخبگان شیلی عجین شده بود . در تنهائی خود ، می توانست بیزار و خسته از جهان ، بدگمان و عیب جو ، و حتی دچار یاس باشد .

سی آی ا به صورت پنهانی سه میلیون دلار هزینه کرد تا « فرای » در انتخابات سال ۱۹۶۴ آلنده را شکست بدهد که این رقم ، نیمی از هزینه ی مبارزه انتخاباتی او بود . و به راحتی در انتخابات پیروز شد . در چهارسال بعد ، سی آی ا دو میلیون دلار در پروژه های پنهانی برای حمایت از فرای خرج کرد و به موازات آن ، صد و هفتاد و پنج دلار ، در عملیات محرمانه پول ریخت تا از بیست و دو کاندیدائی که برای انتخابات سال ۱۹۶۵ کنگره شیلی مبارزه می کردند ، حمایت کند که نه تن از آنان انتخاب شدند . ضمناً ، به یکی از سازمان های زنان ضد کمونیست پول خوراند ، به گروه های مخالف درون جنبش کارگری که به وسیله ی کمونیست ها رهبری می شد ، کمک مالی کرد ، یک فرستنده ی رادیویی خبری راه انداخت ، یک نشریه هفتگی دست راستی علم کرد ، از منشعبین حزب سوسیالیست پشتیبانی کرد ، برای سازمان دادن کارزار سیاسی در محله های پرجمعیت و کثیف دور از سانتیاگو پول تزریق کرد ، و هیئت تحریریه ای را به طور منظم برای روزنامه « ال مرکوریو » تعیین کرد تا گوش به فرمان باشند (در حالی که امروزه جنبش های دانشجویی ، زنان ، معلمان و کارگران در ایران تحت ستم اسلامیست های ساخت بریتانیا و ایالات متحده ، و توطئه های امپریالیستی ، برای سرنگونی حاکمیت خونین و اسلامیست ها مبارزه می کنند و علناً فریاد می کشند که ، « این جنبش دانشجویست / نه جنبش آمریکا » ، سی آی ا برای ایجاد انحراف در جنبش طرفدار استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی که دست امپریالیست ها را خوانده اند ، درست طرحی را که در شیلی و پیش از آن ایران دوره دموکراتیک دکتر محمد مصدق و گواتمالا و سایر نقاط جهان

اجرا کرده، در دست اجرا دارد. رادیویی مثل رادیو فردا، تلویزیونی مثل صدای آمریکا، روزنامه ای مثل کیهان لندن، و مزدورانی که با عنوان های گوناگون برای این رسانه های سی آی ا کار می کنند، بخشی از همین پروژه اند که قصد دارد جنبش های اجتماعی و جنبش کارگری را، به سمت خود سازمان بدهد و این بار هم نگذارد که مردم به تنگ آمده ی ایران، خود در مورد سرنوشت و آینده شان تصمیم بگیرند و بدون نفوذ عناصر خریداری شده، جمهوری اسلامی را به دست توانای خود براندازند و حاکمیت مستقل مردم بر مردم را که مطالبه ی همه آزادیخواهان است، جایگزین کنند - م)

در عین حال، ایالات متحده به کوشش هایش برای تقویت دوستانش در ارتش، شدت بیشتری داد. بین سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۹، تقریباً چهار هزار افسر ارتش شیلی در پایگاه های آمریکائی آموزش دیده بودند، که اغلب این مراکز آموزش نظامی آمریکائی ها هم، در منطقه ترعه ی پاناما واقع بودند. در این مدارس نظامی، افسران ارتش شیلی، نظریه ی شدید ضد شورش را می آموختند که در آن، مارکسیسم مساوی بود با خیانت. در این مدت، شیلی ۱۶۳ میلیون دلار کمک نظامی از ایالات متحده دریافت که به جز برزیل، بیشتر از همه کشورهای نیم کره بود.

همه ی این کمک های علنی و پنهانی، باعث شدند که ایالات متحده میخس اش را محکم در شیلی بکوبد. این شرایط به چنان عمقی رسید که بعضی مقام های آمریکائی باور کردند که درست مثل ویتنام، حق رهبری سیاسی شیلی را برای خود خریده اند. « ادوارد کوری » که در سال ۱۹۶۷ سفیر ایالات متحده در شیلی شد، تا آن جا پیش رفت که ادعا کرد ایالات متحده « مسئولیت ثابتی » در شیلی، که پایتختش پنجهزار مایل با واشینگتن فاصله داشت، دارد.

پس از آن که در ژانویه ۱۹۶۹ ریچرد نیکسون به ریاست جمهوری رسید، سیاست ایالات متحده در مورد شیلی؛ مثل سایر کشورهای آمریکای لاتین، صد و هشتاد درجه تغییر کرد. ریچرد نیکسون سازمان « اتحاد برای پیشرفت » را کسرشان دانست و آن را ملغی کرد. بخش دیگرش به خاطر آن بود که نیکسون جریانی به نام « اتحاد برای پیشرفت » را پیروزی ایده آلیسم بر واقعیت ارزیابی می کرد. رئیس جمهوری جدید از آن بیم داشت که با انجام اصلاحات، بخصوص تقسیم اراضی، دولت های دست راستی که دوستان ایالات متحده بودند، تحلیل خواهند رفت. به جای ترغیب « چپ دموکرات » آمریکای لاتین، که کندی و معاونش لیندون جانسون سعی در انجام آن داشتند، نیکسون از نخبگان تجارت و ارتش این کشورها حمایت کرد.

نیکسون در یکی از جلسات شورای امنیت ملی گفت: « من هرگز با تضعیف ارتش در آمریکای لاتین موافقت نخواهم کرد. این ارتش ها، در موقعیت مرکزی نفوذ ما قرار دارند، اما دیگران، روشنفکران، موضوع و عامل نفوذ ما نیستند. »

در سال ۱۹۷۰، سالوادور آلنده نه به عنوان نامزد حزب سوسیالیست خود او که به تنهایی قادر به کسب پیروزی نبود، بلکه در راس هرم وحدت چپ که به « اتحاد ملی » معروف بود، وارد مبارزات انتخاباتی شد و کار رابه پیش برد. جدال برای کوتاه کردن دست او از قدرت، باعث آزار سفارت خانه ایالات متحده در سانتیاگو شده بود. در اوایل سال ۱۹۷۰، کوری سفیر ایالات متحده و رئیس ایستگاه سی آی ا در شیلی « هنری هکشر »، از دولت نیکسون اجازه خواستند تا از طریق عملیات پنهانی، کارزار « کثیفی » را برای بستن راه آلنده آغاز کنند. آن دو، تقاضای شان را به

« کمیته ۴۰ » دادند . این کمیته ، به خاطر تعداد مدیران ریاست جمهوری که آن را ایجاد کرده بودند به « کمیته ۴۰ » معروف بود که از مقام های رده بالای شورای امنیت ملی تشکیل می شد . هنری کیسینجر به صورت موثری « کمیته ۴۰ » را اداره می کرد . وقتی او پیشنهاد اقدامی را مطرح می کرد ، بقیه با او موافق بودند . دوست قدیمی کیسینجر دیوید راکفلر که بانک چیس منهاتان او میلیاردها دلار در آمریکای جنوبی سرمایه داشت ، اصرار ورزید تا کارزار « کثیف » را هرچه زودتر در شیلی آغاز کند .

آن گونه که راکفلر در خاطراتش می نویسد ، با نزدیک شدن انتخابات شیلی ، به نیکسون تلفنی زد که نتیجه ی آن ، به دولت نیکسون کمک کرد تا سرعت عملیات ضد آئنده را بیشتر کند .

در ماه مارس ۱۹۷۰ ، دقیقا پیش از انتخابات ، دوست من اگوستین (دونی) ادواردز ، ناشر « ال مرکوریو » بزرگ ترین روزنامه شیلی ، به من گفت سالوادور آئنده که گول شوروی را خورده ، اقتصاد شکننده ی شیلی را نابود خواهد کرد و نفوذ کمونیسم در منطقه را توسعه خواهد داد . دونی (اگوستین ادواردز) هشدار داد که شیلی کوبای دیگری می شود و تبدیل به ماهواره ی اتحاد شوروی خواهد شد . او پافشاری کرد که ایالات متحده باید جلو پیشرفت آئنده در مبارزات انتخاباتی را بگیرد . نقطه نظرهای دونی چنان جدی بود که من او را در رابطه با هنری کیسینجر قرار دادم .

بجز احتمال استثنائی ریچرد نیکسون ، هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی او ، بیش از هر آمریکائی دیگری مستقیما مسئول واقعه ای است که در شیلی رخ داده است . سه سال تمام ، که در تمام مدتش با انبوهی از بحران ها در سراسر دنیا طرف حساب بود ، هرگز چشم از شیلی برنداشت . دلیلش هم این بود که نیکسون بی رحمانه به او فشار می آورد ، و نیز به این دلیل که برنامه ی ضد آئنده ، دقیقا در چهارچوب نظریه او در مورد جهان و جایگاه ایالات متحده در آن قرار می گرفت .

هنری کیسینجر ، با زمینه هائی که به عنوان انسانی فراری از آلمان نازی داشت ، این درس را آموخته بود که برترین هدف يك سیاستمدار ، همیشه باید ایجاد و حفظ ثبات در میان ملت ها باشد . کیسینجر پایان نامه ی دکترای خود را در مورد « پرینس مترنیخ » دیپلمات قرن نوزدهم اطریش نوشته بود که یکی از زبده ترین کارورزان دیپلماسی قدرت بزرگ بود . و در دوران صاحب منصبی خود ، بعضی عقاید مترنیخ را عملی کرد . قدرت آمریکائی را از طریق متحدان منطقه ای ، مثل ایران (در حاکمیت محمد رضا شاه پهلوی - م) ، زئیرو اندونزی طراحی می کرد و چشم هایش را بردیکتاتورهای حاکم بر آن کشورهائی که تسلیم فشار و چپاول دارائی های ملی شده بودند ، فرو می بست . « لارسن ایگل بورگر » که دیرزمانی از همکاران او بود ، می گوید اصولی راهنمای عمل او بودند که « با تجربه های آمریکائی در تضاد قرار می گرفتند . »

ایگل بورگر به دفاع از کیسینجر و اثبات راه و رسم او می پردازد که « تمایل مردم آمریکا این بود که پیرو اصول اخلاقی باشند ، اما کیسینجر هیچ گونه احساس باطنی نسبت به نظام سیاسی آمریکایی ها نداشت ، و اصلا مبنای حرکتش را برای ارزش ها و تصورات قرار نمی داد . »

هنری کیسینجر ، در دوران تصدی طولانی خود در دولت ایالات متحده ، مثل بسیاری دیگر از سیاستمداران نسل خود ، تقریبا هیچ توجهی به آمریکای لاتین نداشت . در بهار سال ۱۹۶۹ ، به

سفارت خانه ی شیلی در واشینگتن رفت و با لحنی کودن به سفیر گفت « نه من هیچ علاقه ای به بخش جنوبی جهان دارم ، و نه چیزی از آن می دانم جز آن که سلسله جبال پیره نیس در امتداد مرز فرانسه و اسپانیا قرار دارد.» يك سال پس از آن ، حرف های ادواردز را شنید و همه چیز تغییر کرد.

بیست و پنجم مارس ۱۹۷۰ ، « کمیته ۴۰ » کارزار معروف به « کثیف » علیه سالوادور آلنده را با بودجه ای ۱۳۵ هزار دلاری آغاز کرد که بعد به ۳۹۰ هزار دلار افزایش یافت . این بودجه ، تازه در مقیاسی کمتر از بودجه سی آی ا بود که به ارقام نجومی برای جلوگیری از پیروزی آلنده در انتخابات سال ۱۹۶۴ سر می زد . ماموران سازمان سیا (سی آی ا) هر کاری که از دست شان بر می آمد کردند تا سالوادور آلنده برکرسی ریاست جمهوری شیلی ننشیند . از طراحی تبلیغاتی در مطبوعات بگیرد تا حمایت از « عملیات شهری » گروه ها ، چیزی کم نگذاشتند . بعضی از این ماموران ، پوسترهائی را چاپ و پخش کردند که تانک های شوروی را در پراگ نشان می داد . سایر ماموران ، به برپا کردن بنگاه های خبری متمایل به ایالات متحده پرداختند ، در اتحاد ملی تخم نفاق پاشیدند ، کتاب های ضد آلنده چاپ کردند ، وبه چاپ و پخش وسیع اعلامیه ها و بیانیه هائی علیه او مبادرت ورزیدند .

با شدت گرفتن مبارزات انتخاباتی در شیلی ، هارولد جنین رئیس آی تی تی تصمیم گرفت با نفوذ خود در نتیجه ی آن تاثیر بگذارد . جنین از مککون خواست تا ترتیب ملاقات او با « ویلیام برو » رئیس عملیاتی پنهانی سی آی ا در نیم کره غربی را بدهد . آن دو ، روز شانزدهم ژوئیه در سوئیت شرکت آی تی تی در هتل شرaton کارلستون واشینگتن ملاقات کردند . جنین به مککون گفت که کمپانی او می خواهد از طریق سی آی ا برای « جرج اله ساندري » نامزد راست گرای مبارزات انتخاباتی شیلی پول بفرستد . « برو » پیشنهاد کرد که کمپانی پول را مستقیماً به طرف برساند ، که با کمک افسران سی آی ا در سانتیاگو ، انتقال پول صورت گرفت . شرکت آی تی تی ۳۵۰ هزار دلار دیگر به کمیته انتخاباتی او پول برساند .

اگر چه کارزار « کثیف » سی آی ا و پول کلانی که شرکت های آمریکائی به اله ساندري رساندند ، می توانست موثر باشد ، اما کافی نبود . روز چهارم سپتامبر سال ۱۹۷۰ ، رای دهندگان شیلیائی به پای صندوق های اخذ رای رفتند و با اکثریت چند حزبی پیروزی سالوادور آلنده را تضمین کردند . چنین نتیجه ای در نظام چند حزبی شیلی غیرعادی نبود که نامزدی با برخورداری از در صد بیشتری از آرا انتخاب شود و سرانجام کنگره تصمیم بگیرد که کدام يك از نامزدهائی که رای نزدیک به هم داشته اند ، به مقام ریاست جمهوری برسند . این تصمیم همان نقطه عطفی بود که بعد از ظهر پانزدهم سپتامبر ۱۹۷۰ ، نیکسون به کیسینجر و هلمز دستور داد در آن دخالت کنند و نگذارند کنگره به سالوادور آلنده رای بدهد .

بعدها هلمز شهادت داد که « پرزیدنت پافشاری می کرد که باید کاری صورت بگیرد ، اصلاً هم برایش مهم نیست که چگونه . و گفت آماده است تا هر چقدر پول که برای عملیات لازم است در اختیار ما بگذارد . این يك دستور غیر عادی و فوق العاده بود ... در واقع ، آن روز من با باتون فرمانده کل قوا از کاخ سفید بیرون آمدم که برایم بی سابقه بود . »

* * * * *

ریچرد نیکسون رئیس جمهوری ایالات متحده به سی آی ا دستور داد که فقط ظرف چهل و هشت ساعت ، باید نقشه ی ضد آئنده را طراحی کنند ، بنابراین ، هلمز حتی نمی توانست لحظه ای را تلف کند . صبح زود روز شانزدهم سپتامبر ۱۹۷۰ ، مدیر سی آی ا با کارشناسان عملیات پنهانی سازمان تحت امر خود انجمن کرد . بنا به گفته یکی از شرکت کنندگان در آن جلسه ، هلمز علنا به ماموران خبره اش گفت « پرزیدنت نیکسون می گوید رژیم که آئنده در شیلی رئیس جمهوری آن باشد ، برای ایالات متحده قابل پذیرش نیست . نیکسون از سازمان ما خواسته است نگذاریم آئنده به قدرت برسد . رئیس جمهوری تاکید ورزیده است که این ماموریت بدون هماهنگی با وزارت امور خارجه ، یا وزارت دفاع انجام شود . »

روز بعد ، در حالی که هلمز مدیر سی آی ا و ماموران اجرائی او روی طرح این عملیات پنهانی کار می کردند ، هنری کیسینجر به گروهی از سردبیران روزنامه ها در شیکاگو گفت که اگر اجازه بدهیم سالوادور آئنده به قدرت سیاسی دست یابد ، او « نوعی دولت کمونیستی به وجود می آورد » که باعث « انبوهی از مشکلات » برای ایالات متحده خواهد شد . بعد از ظهر همان روز به واشینگتن بازگشت و ساعت هشت و سی دقیقه روز بعد ، جلسه ی کمیته ۴۰ را تشکیل داد تا پیشنهادهای سی آی ا را بشنوند . با خطوطی که هلمز ترسیم کرده بود ، عملیات ضد آئنده به دو بخش تقسیم می شد . بخش اول که « راه یک » نامیده می شد ، بر آن بود تا راه آئنده را با ابزارهای « قانونی » ببندد . « راه یک » بی درنگ مورد موافقت قرار گرفت و به انتشار ده ها مقاله در نشریات شیلی ره برد . مضمون این مطالب ، به جامعه هشدار می داد که اگر آئنده به ریاست جمهوری برسد ، فاجعه ای به وقوع خواهد پیوست . این برنامه ، برهدف هموار کردن راه ریاست جمهوری مجدد « ادواردو فرای » که رای کمتری نسبت به آئنده آورده بود سوار می شد .

سی آی ا امیدوار بود که کارزار مطبوعاتی سازمان داده شده از جانب سرویس جاسوسی ایالات متحده ، به موازات ارسال نامه هائی برای « فرای » و هماهنگی حمایت های سیاسی از او ، راهش را باز می کند تا از کنگره بخواهد که سنت شیلیائی را بشکند و زیربار پذیرش ریاست جمهوری نامزدی که رای بیشتری در انتخابات آورده است ، نرود .

این تدبیر کارساز نیفتاد . دلیل عمده اش هم آن بود که بنا به یکی از مخابره های سی آی ا ، پرزیدنت فرای « روح بسیار نجیبی » داشت و مایل نبود از به هم ریختن نظام سیاسی کشور حمایت کند . ظرف چند هفته ، « راه اول » سی آی ا به پروژه ای بسیار بلند پروازانه تبدیل شد که از آن به عنوان « راه دوم » نام بردند و هدفش سازماندهی کودتای نظامی بود . طرفداران سی آی ا در ستادهای « لانگلی » و « ویرجینیا » ، به ماموران شان در سانتیاگو رهنمود دادند که شروع کنند به « بررسی امکانات نظامی برای بازداشتن آئنده » ، و دنبال راه هائی بگردند تا « ارتش شیلی را برای اقدام علیه آئنده هماهنگ کنند . »

در یکی از این تلگراف ها گفته شده بود که « با ارتش تماس بگیریید و به نظامیان اطلاع بدهید که USG (دولت ایالات متحده) راه حل نظامی می خواهد . در مجموع ، از شما می خواهیم از

انجام يك حرکت نظامی پشتیبانی کنید و در فضای متزلزل اقتصادی و سیاسی ، ماهی را از آب گل آلود بگیری . »

برای ایجاد آن فضا ، آمریکائی ها باید شیلی را به سمت بحران می راندند . کیسینجر با استفاده از همه منابعی که تحت فرماندهی او بودند ، باید ترتیب این کار را می داد . مشاور امنیت ملی نیکسون ، این عملیات پنهانی را با کلماتی بیان کرد که به صورت معروف ترین ضرب المثل هائی که از او نقل می شوند ، در آمده است . مغز متفکر توطئه های جهانی ایالات متحده (که در زمان نوشتن و ترجمه این کتاب به زبان فارسی هم در پس پرده همان نقش را ایفا می کند - م) به همکاران خود در توطئه علیه آینده گفت : « من نمی فهمم چرا باید دست روی دست بگذاریم و شاهد آن باشیم که کشوری به خاطر ولنگاری مردم خودش کمونیست شود ! »

در حالی که این نقشه داشت شکل می گرفت ، عده ای از دیپلمات ها و افسران سی آی ا که متوجه آن شده بودند ، به بیان شك و تردید جدی خود پرداختند . مطالعه اسناد شورای امنیت ملی که در زمان ریاست خود کیسینجر تهیه شده است ، می گوید « ایالات متحده هیچ گونه منافع حیاتی ملی در شیلی نداشت » و « با دولت آینده ، معادلات نظامی جهان به هم نمی خورد . » هنری هکشر رئیس ایستگاه سی آی ا در سانتیاگو که روی کارزار پنهانی برای پامال کردن انتخاب آینده کار می کرد ، گزارش داد که اکنون با پایان یافتن انتخابات ، به نظر او « هیچ گونه دخالتی در مراحل قانون اساسی شیلی ضروری به نظر نمی رسد . » یکی دیگر از افسران سی آی ا در خاطراتش نوشت هیچ احتمالی وجود ندارد که آینده از مسکو یا هاوانا دستور بگیرد و نقشه کشیدن علیه او ، در واقع « تکرار خطائی خواهد بود که ما در سال ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰ مرتکب شدیم که در نتیجه ی آن ، فیدل کاسترو را به دامن اتحاد شوروی انداختیم . » « چارلز مه ییر » معاون وزارت امور خارجه ، پیش بینی کرد که عملیات پنهانی علیه آینده « تصویر ایالات متحده را در آمریکای لاتین ، از این هم تیره تر خواهد کرد . » « ویرون واکس » مشاور ارشد کیسینجر در امور آمریکای لاتین ، به او هشدار داد که نتایج وارد آوردن ضربه به سالوادور آینده ، « فاجعه بار خواهد بود . »

قصه ما از انجام این عملیات ، نقض آشکار اصول و مبانی سیاسی ماست . اصول اخلاقی را هم که به کنار بگذاریم ، نتیجه عملی هدف ما جز این نیست ... اگر این اصول معنائی داشته باشند ، ما آن ها را زیر پا می گذاریم و فقط با تهدیدی مهلك تر رو به رو می شویم که ، من باب مثال ، حیات ما را به خطر خواهد انداخت . آیا آینده برای ایالات متحده خطری مرگبار است ؟ گمان نکنم چنین باشد .

این آدم های مردد ، متوجه نشدند که نیکسون و کیسینجر تصمیم گرفته اند با چه توحشی آینده را قتل کنند . هشدارهای آنان ، هیچ تاثیری در واشینگتن بر طراحان کودتا نگذاشت . یکی از آنان به نام « دیوید اتلی فیلیپس » در کار بود تا دومین دولت آمریکای لاتین را براندازد .

فیلیپ که با موفقیت بالائی رادیو « صدای آزادی » را در جریان توطئه ی کودتا ی سال ۱۹۵۴ علیه یاکو آربنز رئیس جمهوری گواتمالا اداره کرده بود ، به معاونت تشکیلات جدید سی آی ا به نام « عمده قوا در شیلی » گمارده شده بود . دستیار او هم « ویلیام برو » بود . با رمزی که بعدها یکی

از مقام های مسئول آن را « فشار پیوسته و پیوسته » خوانده است ، این دو مرد تقریباً با ایستگاه سی آی ا در سانتیاگو ارتباط ساعت به ساعت داشتند .

به محض آن که نقشه ی آمریکائی ها علیه آئنده شکل عملی به خود گرفت ، فیلیپس و برو تلگرافی بلند برای ماموران شان در سانتیاگو فرستادند . متن این تلگراف ، به ماموران رهنمود داد تا برای ایجاد « فضای کودتا » و به عنوان « مقدمه یا نقطه آغاز عملیات » ، از سه ابزار استفاده کنند - « جنگ اقتصادی » ، « جنگ سیاسی » و « جنگ روانی » - ، تا امور سهل تر پیش بروند .

حساسیت امر در این است که چه در داخل شیلی ، یا خارج از آن کشور ، این احساس وجود دارد که انتخاب آئنده ، برای شیلی ، آمریکای لاتین و همه ی جهان عملی شرورانه و ناهنجار است ... راه اجتناب ناپذیری که ظاهراً پیش پای ماست ، ما را به این نتیجه رهنمون می شود که کودتای نظامی تنها پاسخ این واقعه است ... کلید کار ، جنگ روانی در درون شیلی است . ایستگاه ما در شیلی باید هر تدبیر ، حيله و حرکت مغایر با قواعد اخلاقی را ؛ هرچه هم که نا مانوس و عجیب و غریب باشند ، برای ایجاد مقاومت داخلی به کار گیرد و به خدمت خود در آورد . جنگ پشتیبانی و حائل ، باید برنده تر و تحریک آمیزتر باشد ... باید راه پیمائی های اجتماعی و تحریک آمیز سازماندهی شوند ، مدام توسعه یابند و به چنان ابعادی برسند که کمونیست ها مجبور شوند از خود واکنش نشان بدهند ... اگر ما بتوانیم در سه رهنمود اصلی که در بالا به آن ها اشاره شده است موفق شویم ، زمینه و مقدمات کار به احتمال صد در صد فراهم خواهد شد .

ماموران سی آی ا در سانتیاگو ، مفهوم پیام را به خوبی فهمیدند . هکستر رئیس مرکز سی آی ا در سانتیاگو در پاسخ تلگراف به ستادها نوشت « ما فرمول بحران را پیشنهاد و آماده می کنیم که احتمال ندارد همراه با خون ریزی نباشد . »

ظرف چند هفته ی بعدی ، فضای سیاسی شیلی به وخامت گرائید . روزنامه ها و فرستنده های رادیویی ، از جمله روزنامه ها و فرستنده های متعددی که سی آی ا آن ها را تامین مالی می کرد ، از شرایط هولناکی که مطمئناً دولت آئنده می توانست به وجود بیاورد ، سخن می گفتند و تصویر چاپ می کردند . یک گروه فاشیستی به نام « سرزمین پدری و آزادی » که سی و هشت هزار و پانصد دلار از سی آی ا پول گرفته بود ، تظاهراتی را در سانتیاگو سازمان داد . ماموران سی آی ا ، بدون سر و صدا با نزدیک به بیست و پنج تن از افسران رده بالای ارتش شیلی رابط برقرار کردند ، و بنا به گزارشی که بعدها کنگره ایالات متحده به دست داد « به آنان اطمینان داد که چه پیش از کودتا ، یا پس از آن ، دولت ایالات متحده در بالاترین سطح از آنان به شدت پشتیبانی خواهد کرد . »

نقطه ی مرکزی این عملیات ، کمر بندی سری بود که سی آی ا دور شیلی کشیده بود که در حالتی غیر قابل نفوذ ، اقتصاد شیلی را مختل می کرد . هلمز مدیر سی آی ا در یادداشتی به کیسینجر نوشت « از آن جا که شرایط فاجعه بار ناگهانی در زمینه اقتصادی ، منطقی ترین زمینه برای حرکت نظامی خواهد بود ، ایالات متحده باید برای ایجاد حداقل یک بحران کوچک ، اقدام کند . » برای ایجاد چنین بحرانی ، راه های مختلفی وجود داشت . کوری ، سفیر ایالات متحده در شیلی ، در تلگرافی به واشینگتن ، پیشنهاد کرد تا به بانک های آمریکائی فشار بیاورند که از اعطای اعتبارهای کوتاه مدت به تجار شیلیائی خود داری کنند ، ماموران سی آی ا شایع کنند که مواد غذایی جیره بندی

می شود ، بانك ها در حال سقوط اند ، آئنده بر آن است که خانه های شخصی را مصادره کند ، خروج تکنیسین ها را از کشور ممنوع اعلام کند ، و این که کمپانی های آمریکائی در شیلی تا حد امکان از سفارش لوازم یدکی خود داری کنند .

هنوز چیزی از انتخابات نگذشته بود که سفیر ایالات متحده با « سرجیو اوسا » وزیر دفاع شیلی ملاقات کرد و به او هشدار داد که « اگر شیلی تحت حاکمیت آئنده در آید ، حتی اجازه نخواهند داد پیچ و مهره ای وارد شیلی شود . ما با استفاده از قدرت خود ، دست به هرکاری خواهیم زد تا شیلی و مردم این کشور را محکوم به حداکثر محرومیت و فقر کنیم . »

نظام سیاسی شیلی ستودنی است که علیرغم همه اقدامات و کوشش های سی آی ا ، کمر بند فشار اقتصادی کارگر نیفتاد . نه پرزیدنت « فرای » که انتخابات را به آئنده باخته بود ، نه اعضای کنگره از احزاب ضد آئنده ، هیچ يك زیر بار نرفتند خطری که می گویند آئنده خواهد داشت ، آنقدر بزرگ است که به خاطر آن سنت دموکراتیک شیلی را زیر پا بگذارند . در مورد نظریه انجام کودتای نظامی هم ، فقط چند تن از افسران نسبت به آن ابراز تمایل کردند و تازه آن ها هم امید واقع گرایانه ای به موفقیت نداشتند . دلایلش هم آن بود که ژنرال « رنه اشنایدر » فرمانده ارتش ، شدیداً مخالف دخالت ارتش در امور سیاسی بود . سفیر ایالات متحده به روسای خود در واشینگتن نوشت ، « ژنرال اشنایدر می خواهد خنثی باقی بماند ، در صورت لزوم باید به فکر جانشین باشیم . »

دراواخر سپتامبر ، آمریکائی ها به این فکر افتادند که ژنرال اشناندرمانع اجرای نقشه آن ها است . طراحان سی آی ا طی نامه ای به هکشایر ، او را توجیه کردند که « می دانیم این موضوع بر می گردد به وطن پرستی ، اما می خواهیم در این مورد به سایر جوانب قضیه هم فکر کنید . » پس از دریافت این پیام ، ماموران آمریکائی در سانتیاگو ، ملاقات هائی را با افسران ناراضی شیلی ترتیب دادند . مشتاق تر از همه آنان ، ژنرال بازنشسته « روبرتو ویائوکس » افسر تندرو ضد کمونیست بود که پس از رهبری طرح قیام علیه پرزیدنت فرای ، انفصال از خدمت گرفته بود . در خلال نیمه ی اکتبر ، ماموران سی آی ا در سانتیاگو بیست هزار دلار پول نقد به ویائوکس داده بودند تا دستش به لحاظ مالی برای « خریدن اسلحه ، تطمیع فرماندهان زرادخانه ارتش برای تامین سلاح ، یا ، به هر صورتی که ضروری می دانست و می توانست ، در آب نمك خواباندن آن ها باز باشد. » سیزدهم اکتبر که کمتر از دو هفته به تائید کردن آئنده در کنگره شیلی به عنوان رئیس جمهوری باقی مانده بود ، ریچرد نیکسون اعضای شورای امنیت ملی را به کاخ سفید فراخواند و از آنان خواست تا دست به عمل بزنند . به گفته یکی از حاضران در آن جلسه ، نیکسون « به شیوه خود سعی کرد همه ی آن هائی را که با او هم عقیده بودند تحت تاثیر قرار دهد که جلوگیری از رسیدن آئنده به ریاست جمهوری شیلی ، مطلقاً امری اساسی است . » نیکسون از این که به نظر می رسید سفیرش کوری قادر به این اقدام نباشد ، احساس بیهودگی می کرد ، پس روز پانزدهم اکتبر سفیر را به کاخ سفید فراخواند .

رئیس جمهوری ایالات متحده ، یکسره با خود می گفت « این تخم سك ، این تخم سگ ! » و زمانی که کوری وارد دفتر بیضی شکل شد ، یکی از مشت هایش را مدام به تنه ی یکی از نخل ها می

کوبید و تکرار می کرد « این تخم سگ ، این تخم سگ ! » وقتی سرش را بلند کرد و کوری را دید که آن فحش را به ریش گرفته است ، خودش را توجیه کرد که :
« منظورم شما نیستید آقای سفیر . منظورم آن آینده ی حرامزاده است . خردش می کنیم . »

ساعت چهار و سی دقیقه ی بعد از ظهر همان روز ، هنری کیسینجر با « تام کارامسینس » مدیر عملیات پنهانی سی آی ا ملاقات کرد تا در مورد پروژه ی شیلی بحث کند . آنچه در این ملاقات رخ داد ، موضوع مناظره ای قابل تامل بود . کیسینجر بعدها مدعی شد که نقشه راعلیه ژنرال اشناپدر «چرخانده » و حتی پیش از اجرای راه دوم ، خواسته که آن را از برنامه حذف کنند . « با این حال ، دقیقه هائی که در آن ملاقات گذشت ، حاکی از چنین درخواستی نیست . مدارك ضبط شده به ما می گویند کیسینجر با این تصمیم موافقت کرد که « دست کم به طور موقتی فیوز نقشه علیه ژنرال ویائوکس را بردارند ، » و اشاره می کند که مشاور امنیت ملی نیکسون این مجوز را صادر کرد که پیام تشویقی جالب توجهی برای ژنرال بفرستند .

در این پیام آمده بود « آن چه را در اختیار دارید ، حفظ کنید . زمان آن خواهد رسید که شما و دوستان تان بتوانید کاری بکنید . شما همچنان از حمایت ما برخوردار خواهید بود . »

پس از آن ملاقات ، کارامسینس مدیر عملیات پنهانی سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده (CIA) ، تلگرافی برای ایستگاه این سازمان در سانتیاگو فرستاد و در متن آن تاکید ورزید که دولت « همچنان با جدیت و تداوم عمل ، سیاست براندازی آئنده از طریق يك کودتای نظامی » را در دستور کار خود دارد . متن تلگراف مبین آن بود که ماموران سی آی ا در سانتیاگو باید از همه امکانات و ابزارها ، از جمله « تبلیغات ، عملیات سیاه ، عمده کردن آگاهی و توسعه ی اطلاعات غلط ، ایجاد روابط شخصی ، یا هر وسیله قابل تصور دیگری که خود صلاح می دانند ، استفاده کنند. » تلگراف ، هم چون این به ماموران آمریکائی رهنمود می داد که تسهیلات لازم را برای ژنرال ویائوکس و سایر گروه های افسران شورشی که به فرماندهی ژنرال « کامیلو والنزئولا » عمل خواهند کرد ، فراهم آورند « و هر چه را نیاز دارند در اختیارشان بگذارند . »

چیزی نگذشت که سی آی ا برای این افسران بیش از آن چه را که نیاز داشتند فرستاد . بسته ی سخاوتمندانه ی سی آی ا ، بیست و یکم اکتبر در محموله ای دیپلماتیک ، به فرودگاه « آرتورو مرینو » ی سانتیاگو رسید . بسته شامل سه مسلسل سنگین ، صندوق های متعدد مهمات ، و سه نارنجك گاز اشك آور بود .

دو روز بعد ، نقشه به اوج خود رسید . ساعت دو صبح ، در خیابانی که پرنده در آن پر نمی زد، سرهنگ « پاول ویمرت » وابسته نظامی ایالات متحده در سانتیاگو ، سلاح ها را به توطئه گران شیلیائی مرتبط با ویائوکس تحویل داد . شش ساعت بعد که ژنرال اشناپدر راهی محل کارش بود ، جیبی به اتومبیل او که راننده ای پشت فرمانش بود ، حمله کرد . پنج مرد جیب او را محاصره کردند . یکی از آنان ، شیشه ی عقب جیب را با پتك خرد کرد . گزارش های مختلفی وجود دارند دال بر آن که آیا اشناپدر هفت تیرش را برای دفاع از خودش از غلاف کشید ، یا نه ، اما قاتلان او به رویش آتش گشودند و به جای استفاده از سلاح هائی که سی آی ا به آن ها داده بود ، از سلاح های خودشان استفاده کردند . سه گلوله به اشناپدر زدند که پس از مدت کوتاهی در بیمارستان مرد .

طراحان سی آی ا در واشینگتن ، پس از شنیدن خبر قتل ژنرال اشنایدر ، تلگرافی برای ماموران شان در سانتیاگو فرستادند که « مرکز سی آی ا وظیفه اش را بسیار عالی انجام داده است تا حداقل به شیلیایی ها بفهماند که راه حل نظامی برای آنان محتمل است . » و « رئیس ایستگاه سی آی ا در شیلی و سایر کسانی که در توطئه دست داشتند ، مورد تقدیر قرار گرفتند که آن عملیات بسیار دشوار را با نتایجی دلخواه و مطلوب ، به اجرا در آورده اند . »

نظر و عقیده ای که پشت این قتل خوابیده بود ، ایجاد موجی از بی ثباتی بود که راه را برای افسران ضد آلوده برای انجام کودتا بازی می کرد . اما توپ به زمین خود آمریکائی ها افتاد و نتیجه به عکس شد . در مدتی بیش از یک قرن ، این نخستین قتل يك چهره مهم سیاسی در شیلی بود ، و به جای آن که شیلیایی ها را دچار وحشت کند و آنان را وادارد که دنبال قدرت مطلقه بگردند ، خشمگین شان کرد . این عمل جنایتکارانه ، ایمان و اعتقاد سربازان و مردم غیر نظامی را به طور همسان تقویت کرد که دموکراسی باید مسیر خود را در شیلی طی کند . معنی این روحیه عمومی ، آن بود که آلوده باید رئیس جمهوری شیلی شود . در پاسخ به این مطالبه ی عمومی ، کنگره شیلی روز بیست و چهارم اکتبر تشکیل جلسه داده و با رای ۱۵۳ به ۲۴ ، انتخاب سالوادور آلوده را مورد تأیید قرار داد . آلوده روز چهارم نوامبر سوگند ریاست جمهوری خورد . « پاول زیگموند » کارشناس علوم سیاسی نوشته است « ما در مورد سیاست ایالات متحده در قبال شیلی بین سپتامبر تا نوامبر ۱۹۷۰ که در باره ی عوامل سیاسی در دوره ی اخیر تاریخ آمریکا است ، چندان روشن نیستیم . این دوره ، بسیار بحث انگیز و سرشار از مجادله بود و کسی که معیارهای و اعتبارهای کمال مطلوب آمریکائی را شناسد ، قادر به تشخیص آن نیست . اعتبارهای کمال مطلوبی که به آمریکائی اجازه می دهد برای جلوگیری از کار رئیس جمهوری که با رای آزادانه ی مردمش انتخاب شده است ، دست به کودتای نظامی بزنند ، يك ژنرال شیلیایی را به قتل برسانند که ایالات متحده غیر مستقیم مسئولیت این اقدام را به عهده دارد ، راه را هموار کند تا نمایندگان مزدور کنگره شیلی نظر تحمیلی ایالات متحده را پیش ببرند ، از شبه فاشیست های گروه تندرو طیف راست حمایت مالی کنند و به صورت نا شایسته و زشتی میان دولت ایالات متحده و شرکت های بزرگ رابطه ای تنگاتنگ به وجود آورند . »

* * * * *

ساعت نه و چهل دقیقه صبح ششم نوامبر ۱۹۷۰ که فقط دو روز از استقرار سالوادور آلوده به عنوان رئیس جمهوری منتخب شیلی می گذشت ، پرزیدنت نیکسون اعضای شورای امنیت ملی را فراخواند تا در مورد راه های براندازی او به بحث بپردازند . هیچ کس نپرسید که چنین فرضیه ای عاقلانه و ضروری است ، یا نه . در واقع ، اتفاق نظر جالب توجهی میان آنان وجود داشت . ویلیام راجرز وزیر امور خارجه ، رشته کلام را به دست گرفت که « ما می خواهیم این کار را درست انجام بدهیم ، و او را از مسند ریاست جمهوری به زیر بکشیم . ما می توانیم او را زیر فشار خرد کننده ی اقتصادی بگذاریم . »

« ملوین لیرد » وزیر دفاع گفت : « من با بیل راجرز موافقم . ما باید به هرکاری که از دست مان بر می آید دست بزنیم تا به او لطمه بزنیم و به زیرش بکشیم . »

پس از آن که نیکسون دید همکاری با او موافق اند ، شروع کرد با خودش حرف زدن در توضیح این که چرا آینده را تهدیدی آن گونه که مطرح است ارزیابی می کند . این گفت و گوی با خود (مونولوگ) ، به زبان کل داستان را به ما باز نمی گوید که چرا نیکسون پافشاری می کرد که علیه سالوادور آلنده دست به کودتا بزند ، اما آن چه را در مخیله ی او می گذرد ، به وضوح به ما منتقل می کند . آن حرف ها ، بارزترین توضیحی بود که نیکسون در باره ی دلیل کارش می داد که نشان دهنده نزدیکی آن نقشه با طرز تفکرش بود ، و در واقع نمونه ی واضحی از انگیزه ی کلاسیک سیاست واقعی او بود که یکی از نشانه های دیپلماتیک او را آشکار می کردند .

مساله اصلی در شیلی این است که آینده می تواند خود را تثبیت کند ، و تصویری که در جهان منعکس خواهد شد ، موفقیت او خواهد بود ... اگر بگذاریم رهبران بالقوه ی آمریکای جنوبی فکر کنند که می توانند راه و روش شیلی را در پیش گیرند ، به دردسر خواهیم افتاد . من می خواهم روی این واقعیت کارکنم . و در روابط نظامی ، پول بیشتری خرج کنم . در مورد اقتصاد هم ، می خواهیم به او بوقلمون سرد بدهیم ... ما بسیار خونسرد و بسیار درست عمل خواهیم کرد ، اما این کارها را انجام خواهیم داد تا پیامی واقعی برای آینده و سایرین بفرستیم ...

آمریکای لاتین از دست نرفته است ، و ما می خواهیم این خطه را نگه داریم ... نباید اجازه بدهیم این تاثیر بر آمریکای لاتین گذاشته شود که از این چهارچوب پا فراتر بگذارند ، و باید حالی شان کنیم که بهتر است در همین شرایط که تضمین کننده ی امنیت بیشتری است ، باقی بمانند .

با این بیانه ، نیکسون عملاً روشن کرد که در کارزار علیه آلنده ، هیچ تنفسی وجود ندارد . سی ای ا قبلاً با عنوان « آلنده ، پس از ادای سوگند ، نقشه ای را طراحی کرده بود که فرضیات کارزار را مطرح می کرد . بنا براین فرض ، اگر شیلی از « ادامه سقوط اقتصادی » دچار عذاب می شد ، هرج و مرج و بحران کشور را فرا می گرفت و « ارتش دلیل موجهی برای دخالت پیدا می کرد . » در روزهای مراسم ادای سوگند ریاست جمهوری آلنده ، آمریکائی ها به ایجاد شرایط این دلیل موجه پرداختند .

نخستین ضربه ای که وارد آوردند ، اقتصادی بود . دو جریان اصلی کمک های خارجی ؛ بانک صادرات و واردات ، و آژانس توسعه بین المللی (AID) که با رهنمودهای طبقه بندی شده شورای امنیت ملی عمل می کردند ، اعلام کردند که دیگر با « هیچ گونه کمک مالی یک طرفه ایالات متحده به شیلی » موافقت نخواهند کرد . پس از آن ، نماینده ایالات متحده در بانک توسعه درون قاره ای آمریکا ، رهنمود گرفت تا هر گونه پیشنهاد اعطای وام به شیلی را مسدود کند . وقتی رئیس بانک اعتراض کرد ، هیئت مدیره که از دولت دستور می گرفت ، او را مجبور به استعفا کرد . رئیس جدید ، نرخ اعتباری شیلی را از B به D تنزل داد . سایر بانک های خصوصی هم ، همین خط را رفتند ، و بانک صادرات و واردات که محرک تقلیل وام و کمک مالی بود ، بیست و یک میلیون دلاری را که برنامه ریزی کرده بود به عنوان وام جهت خرید دو جت بوئینگ برای هواپیمائی ملی شیلی پرداخت کند ، ملغی کرد . در بانک جهانی ، نماینده آمریکا ترتیبی داد تا پرداخت ۲۱ میلیون دلار به

عنوان وام برای توسعه دامداری شیلی ، به حالت تعلیق در آید ، و بعد اعلام کرد که ایالات متحده با اعطای هر گونه وام جدیدی به شیلی ، مخالفت خواهد کرد .

قطع کمک ، وام و اعتبار ، به عنوان « محاصره ی نامرئی » شناخته شده است ، اما در واقعیت امر ، نسبتاً صریح و مستقیم و کاملاً مرئی بود . مسلم بود که ایالات متحده ، یا هر کشور دیگری این حق را دارند که هرگاه ضروری دیدند کمکی را به کشوری تخصیص بدهند ، یا قطع کنند ، که لاجرم امری نامرئی نمی توانست باشد و به لحاظ حقوقی و حق کشور ها ، توجیه قانونی خود را داشت . اما همه کارزارهای آمریکائی علیه آئنده ، این گونه مستقیم و صریح و بی پرده نبودند . بین سال های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ ، سی آی ا دست به سلسله عملیات پنهانی وسیعی در شیلی زد . مورخ و آرشیویستی به نام « پیتر کورن بلو » این عملیات را به صورت فهرست در آورده است .

بیش از سه و نیم میلیون دلار به احزاب مخالف و سازمان های متحد با خود پول دادند ... ماموران عملیاتی ایستگاه سی آی ا ، دو میلیون دلار صرف کارزار تبلیغاتی کردند که نقطه مرکزی آن ال مرکوریو بزرگ ترین روزنامه شیلی بود . بیش از يك و نیم میلیون دلار به سازمان های تجاری ، کارگری ، مدنی و شبه نظامی دادند تا حرکات اعتراضی ، تظاهرات و عملیات خشونت بار علیه سالوادور آئنده را سازماندهی کنند .

چیزی از مراسم ادای سوگند آئنده نگذشته بود که اغلب کمپانی های بزرگ و رده بالای آمریکائی که در شیلی فعال بودند ؛ از جمله آی تی تی ، کنه کوت ، آناکوندا ، شرکت لاستیک سازی فایرستون ، پولادسازی بتلهم ، چارلزفیتزر ، دبلیو. آر. گریس ، بانک آمریکا ، رالستون پیورینا و داو کمیکال ، به هم پیوستند تا کمیته ویژه ی شیلی را تشکیل بدهند . بنا به یادداشتی که پس از نخستین نشست این کمیته فراهم آمد ، کمیته ویژه تصمیم گرفت با آن گروه از مقام های واشینگتن که « به مساله شیلی مربوط بودند » کار کند . در خلال چند ماه پس از آن ، اعضای این کمیته به ابتکار خود کارزار بی سر و صدائی را برای برهم زدن ثبات راه انداختند ، که از آن جمله بود بستن دفاتر ، تاخیر در پرداخت دستمزدها ، کند کردن تحویل جنس ، و عدم پذیرش اعتبار . این اقدام ، چنان تاثیری از خود به جا گذاشت که ظرف دو سال ، يك سوم اتوبوس های شیلی و بیست در صد تاکسی هایش ، به خاطر نبودن امکان تعمیرات که ناشی از فقدان لوازم یدکی بود ، از کار افتادند .

یازدهم ژوئیه 1971 ، کنگره شیلی در اجلاس مشترك به اتفاق آرا قانون ملی کردن شرکت های کنه کوت ، آناکوندا و شرکت معدن کوچک تری به نام « سرو » را به تصویب رساند . آئنده آن تاریخ را به عنوان « روز غرور ملی » اعلام کرد ، و برای نخستین جشن آن ، خود به میدان « ال تنینته » رفت . آئنده در سخنرانی خود که در هلله ی کارگران معدن ایراد شد ، شرکت های کنه کوت و آناکونا را متهم کرد که با زیر پا گذاشتن همه ی اصول اخلاقی و انسانی ، سود سرشاری از شیلی به یغما برده اند ، در حالی که توده های شیلی در فقر زیسته اند . و به کمپانی های آمریکائی هشدار داد که امیدوار به دریافت خسارت نباشند .

آئنده اطمینان داد که « اگر عادلانه باشد ، پرداخت خواهیم کرد . اما زیر بار پرداخت خسارتی که عادلانه نباشد ، نخواهیم رفت . »

آلنده پس از آن اعلام کرد که دوازده در صد سود در سال را « عادلانه » می داند ، اما بیش از آن را « تجاوز » به حقوق ملی مردم شیلی ارزیابی می کند . با این معیار ، شرکت « سرّو » که حدود يك سال بود در شیلی به کار معدن پرداخته بود و هنوز سودی عایدش نشده بود ، معاف شد و ممیزی دارائی شیلی پذیرفت که ۱۴ میلیون دلار به این شرکت خسارت پرداخت شود . در رابطه با کمپانی های کنه کوت و آناکونا اما ، وضع کاملا فرق می کرد . بنا به قاعده و دستور آلنده ، این دو کمپانی در پانزده سال گذشته ۷۷۴ میلیون دلار سود اضافه برده بودند . آلنده از ممیزی دارائی خواست تا این رقم را از خسارتی که باید به آنان پرداخت می شد ، کسر کنند . ممیزی با تقاضای آلنده موافقت کرد و بنا به محاسبه ای که انجام داد ، چون ۷۷۴ میلیون دلار ، بنا به ارزش سهام در دفاتر ، بیش از ارزش آن چه بود که باید استخراج می کردند ، اعلام کرد که به هر دو شرکت کنه کوت و آناکونا ، حتی يك سنت هم خسارت تعلق نمی گیرد .

یکی از وکلای کمپانی آناکونا به مرثیه سرائی پرداخت که « معمولا ما دهان این ها را سرویس می کردیم ، حالا دارند دهان ما را سرویس می کنند »

بلافاصله پس از برداشتن این گام های دم افزا ، دولت آلنده گام دیگری برداشت و شرکت تلفن و تلگراف تحت سلطه ی آی تی تی را تبدیل کرد به شرکت تلفن و تلگراف شیلی . دو روز بعد ، ویلیام مریام معاون آی تی تی در امور ارتباطی با واشینگتن ، فهرستی هیجده موردی از گام هائی را که می توانست تضمین کند آلنده « در شش ماه بعدی قادر به ادامه این وضع وخامت بار نباشد » ، برای واشینگتن فرستاد . مریام با اطمینان پیش بینی کرد که اگر معیارهای پیشنهادی او را به کار گیرند ، شیلی را به ورطه ی « هرج و مرج اقتصادی » خواهند انداخت .

در حالی که آلنده سعی می کرد در مقابل کارزار آمریکائی ها مقاومت کند ، در داخل نیز با شدت گرفتن فشار گروه های کارگری و دهقانی که خود او تمایلات انقلابی شان را بیدار کرده بود ، رو به رو شد . سخنان و مباحث او ، بسیاری از آنان را به رویای برخورداری از جامعه ای جدید که در آن حقوق بالاتری خواهند گرفت ، وضع مسکن بهتری پیدا خواهند کرد و از سایر مزایای زندگی بهتر برخوردار خواهند شد ، رهنمون شده بود . گروه های کارگری و دهقانی ، به او فشاری می آوردند که شدت عمل بیشتری نشان دهد و روش رادیکال را برگزیند . این گروه ها ، از او می خواستند بدون چون و چرا همان گونه تند با واقعیت ها برخورد کند که گروه های شبه نظامی چپ شیلی در نظر داشتند . در میان آنان ، تندروهائی بودند که پیرو نظریه ارنستو چه گوارا بودند . آنان می گفتند در هم کوبیدن طبقه حاکم ، و استفاده از خشونت در صورت لزوم ، تنها راه نجات است . بعضی از این گروه ها دست به عملیات نظامی زدند و اغلب با پلیس ، یا باندهای شبه نظامی دست راستی در گیر می شدند . سایرین نظریه تصرف غیر قانونی مزارع و کارخانه ها داشتند . آلنده مدام این تند روی ها را محکوم می کرد و به استهزاء آن را « عقاید کودکانه ی انقلابی » می نامید .

و آنان را فرا می خواند که به جای نیرو گذاشتن روی انقلاب ، به « تغییر قانون اساسی شیلی » بیندیشند . با این حال ، برای این که آنان همزمان چپ بودند ، آلنده مایل نبود هیچ گونه برخورد تندی با آنان صورت پذیرد ، و بعضی شیلیائی ها او را به خاطر افراط گرایی آن گروه ها ، ملامت می کردند .

اگر چه آینده نتوانست به آن سرعتی حرکت کند که باعث رضایت حامیان تندرو خود شود ، گام هائی که به سمت سوسیالیسم بر می داشت ، سایر شیلیائی ها را به وحشت انداخت و باعث دو قطبی شدن کشور شد . همزمان ، ایالات متحده کارزار چند جانبه ی خود علیه او را تشدید می کرد . این فشار دوگانه و با دو شکل – فشار داخلی و فشار خارجی – یکدیگر را کامل می کردند و شیلی را به سراشیبی پریپیچ و خمی سوق می دادند .

وقتی محاصره مرموز به صورتی غیرعادی ایجاد شکاف را آشکار کرد ، پروژه ی ضد آینده يك سالی بود که جریان داشت . جك آندرسون ، یکی از نویسندگانی که ستون مخصوص خودش را داشت و کارش علنی کردن کارهای کثیف و مفتضح در روزنامه واشینگتن بود ، به بیست و چهار یادداشت کمپانی آی تی تی دسترسی یافت . این یادداشت ها ، با جزئیات کاملی که عین دست خط ها را هم منتشر کرده بود ، نشان می داد که چگونه به قول آندرسن این شرکت « نقشه ی عجیب و غریبی را برای جلوگیری از انتخاب رئیس جمهوری چپ گرای شیلی سالوادور آلنده در سال ۱۹۷۰ » به اجرا در آورده بود . این دست خط ها ، حاکی از آن بودند که شرکت آی تی تی يك میلیون دلار پول در اختیار سی آی ا گذاشت تا جلو به قدرت رسیدن آلنده را بگیرد ، و رابطه ای منظم با سی آی ا و شورای امنیت ملی و وزارت امور خارجه داشت . این یادداشت ها ، همه ی کوشش های آی تی تی را که با کمک دولت نیکسون و سی آی ا ، برای « اعمال حداکثر فشار بر آلنده » ، سوق دادن شیلی به « ورشکستگی اقتصادی » و دست زدن به هر اقدامی برای « ایجاد بحران های داخلی در جهت آماده کردن زمینه برای دخالت نظامی » به عنوان یکی از بزرگ ترین کثافت کاری ها و اقتضاحات دولت ایالات متحده افشا می کردند .

پس از انتشار این یادداشت ها ، پرزیدنت آلنده اعلام کرد که « هیچ کس نمی تواند حتی به خواب ببیند که ما نیم سنت هم به این شرکت های چند ملیتی که می خواهند شیلی را به آستانه ی جنگ داخلی بکشانند ، نخواهیم داد . »

بسیاری از آمریکائی ها نیز ، به همین حد خشمگین شدند . روزنامه واشینگتن پست در سرمقاله خود این پرسش را مطرح کرد که « اگر واقعه ای این گونه است که رخ داده ، چگونه این اتفاق می تواند افتاده باشد که در سال ۱۹۷۰ رئیس جمهوری ایالات متحده بتواند خود را روی امکاناتی متمرکز کند تا جلو رئیس جمهوری را که به طور دموکراتیک انتخاب شده است بگیرد ، و علیه او دست به چنین اقداماتی بزند ؟

نیکسون و دستیارانش دیدند بهتر است نقش « یادداشت های آی تی تی » را کمرنگ و بی اهمیت جلوه دهند ، اما ضد حمله ی آنان نتوانست جنجالی را که به پا شده بود فرو بنشانند . کمیته روابط خارجی سنا ، کمیته ای فرعی تشکیل داد تا مسئولان را به مواخذه بکشد . کمیته فرعی ، در گزارش نهائی خود ، سالوادور آلنده را به خاطر سیاست های ملی سازی محکوم کرد ، اما با شرکت آی تی تی ، حتی از آن هم تندتر برخورد کرد .

به نظر می رسد که آی تی تی ، سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده را درگیر نقشه ای علنی کرد تا مسیر انتخابات ریاست جمهوری شیلی را برگرداند . در انجام این کار ، شرکت آی تی تی پا را از حدود تعریف شده و رفتار يك شرکت فراتر گذاشته است . اگر اعمال آی تی تی برای وارد کردن سی آی ا به قصد دخالت در

امور شیلی ، عادی و قابل قبول و بی احترامی به مردم آن کشور ارزیابی نشود ، دیگر هیچ کشوری به شرکت های چند ملیتی روی خوش نشان نخواهد داد .

در پایان سال ۱۹۷۲ ، تضادهائی که در سیاست های آئنده بروز کرد ، در ترکیب با به هم خوردن ثبات کارزار آمریکائی ها ، شرایطی به وجود آوردند که شیلی را به سمت بحران های وخیم سوق دادند . نا آرامی های خیابانی چنان پی گیر شدند که آئنده مجبور شد رئیس پلیس و وزیر کشور را عوض کند . مغازه داران و کامیون داران ، اعتصاب های فلج کننده ای را سازمان دادند . مواد غذایی کمیاب شدند . در چندین شهر حکومت نظامی موقتی برقرار شد . آئنده علیه توطئه ای که پشت صحنه خوابیده بود ، وارد نیویورک شد تا در سازمان ملل متحد سخنرانی کند .

بیست و یک سال پیش از آن ، دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران به سازمان ملل رفته بود تا به جهانیان بگوید که چگونه یک شرکت خارجی منبع طبیعی اصلی کشورش را چپاول می کند . آئنده هم در وضع و موضع مشابهی بود . کشور او هم همانقدر قربانی چپاول منابع طبیعی شده بود که کشور دکتر محمد مصدق رهبر جنبش دموکراتیک ضد استعماری . ثروت هائی که در دل خاک کشور آنان نهفته بود ، زیر سلطه ی کمپانی های خارجی قرار گرفته بود و دیرگاهی به تاراج رفته بود . وقتی که آن دو مرد اراده کردند تا مدعی ثروت های سرزمین خود شوند ، قدرت های بزرگ بر آنان شوریدند .

ساعت یازده صبح چهارم دسامبر ۱۹۷۲ ، پس از ملاقات کوتاهی با جرج هربرت واکر بوش (پدر جرج واکر بوش رئیس جمهوری ایالات متحده که در سال ۲۰۰۱ افغانستان و در سال ۲۰۰۳ عراق را با وحشیانه ترین بمباران و تهاجم نظامی اشغال کرد و مردم هر دو کشور را به روز سیاه نشاند و تازمان ترجمه ی این فصل از کتاب ، راه را برای اسلامیت های حاکم بر ایران باز کرده است تا بی رحمانه به جنبش های اجتماعی و کارگری تاخت ببرند - م) که آن زمان سفیر ایالات متحده در سازمان ملل متحد بود ، با گام های بلند و تند به سمت تریبون مجمع عمومی رفت . سخنرانی او ، پژواک تکان دهنده ی سخنان مصدق بود که نشان می داد در طول دو دهه ی گذشته (از زمان سخنرانی او ، تا سخنرانی انفجاری دکتر مصدق) روابط میان شرکت های بزرگ و کشورهای کوچک ، چندان توفیری نکرده است . هر دو رهبر ، به سازمان ملل رفته بودند تا رعد آسا بتوفند و با شلیک صدای خود چیزی بگویند که آئنده آن را « نبرد برای دفاع از منابع طبیعی » می نامید .

اقتصاد ما ، دیگر نمی تواند به صورت تابع تحمل کند که هشتاد در صد صادراتش در دست گروه کوچکی از شرکت های بزرگ خارجی باشد که همیشه منافع سرشار خود را مقدم برکشورهای دانسته اند که از آن ها سود می برند ...

این شرکت ها ، مس شیلی را سال ها به یغما برده اند و فقط درچهل و دو سال گذشته چهار بیلیون دلار سود برده اند ، در حالی که سرمایه گذاری اولیه آنان ، کمتر از سی میلیون دلار بوده است ... کشور من شیلی ، با آن چهار بیلیون دلار ، به کلی دیگرگون می شد ... ما با قدرت هائی به مخالفت برخاسته ایم که در سایه ،

بدون پرچم ، با سلاح های قدرتمند و نفوذ گسترده عمل می کنند ... ما کشورهای بالقوه ثروتمندی هستیم ، اما در فقر و فاقه زندگی می کنیم . ما مدام به این در و آن در می زنیم تا برای دریافت کمک و تامین اعتبار دست گدائی به سوی این و آن دراز کنیم ، حال آن که خود ، بزرگ ترین صادر کننده سرمایه ایم . این است تضاد و تناقض نظام اقتصادی سرمایه داری .

در واشینگتن ، نیکسون دست اندر کار تغییر کلی عوامل خود در شیلی بود . پیش از آن ، سفیرش کوری را برداشته بود و « ناتانیل دیویس » دیپلمات با تجربه ای را که قبلا در گواتمالا خدمت کرده بود ، به جای او نشانده بود . پس از سخنرانی ریچرڈ هلمز مدیر سی آی ا ، تصمیم گرفت او را هم عوض کند . بنا به پاره ای گزارش ها ، از هلمز ناراضی بود که چرا نتوانسته است آئنده را به زیر بکشد .

نیکسون برای دلجوئی از هلمز ، او را به سفارت ایالات متحده در ایران فرستاد . (در فصل ششم همین کتاب که مربوط به توطئه براندازی یاکوب آربنز رئیس جمهوری میهن پرست گواتمالا است ، نویسنده می گوید بنا به قانونی نانوشته ، ماموران سی آی ا را نمی توانستند به سفارت ، یا اساسا امور دیپلماتیک بگمارند . نقشه ی سرنگونی آربنز در سال ۱۹۵۴ يك سال پس از توطئه ی براندازی دکتر محمد مصدق در ایران و دوباره به تخت نشاندن محمد رضا پهلوی به عنوان شاه ایران ، صورت گرفته بود . از آن پس ، و بخصوص در سال ۱۹۷۲ که ریچرڈ نیکسون رئیس جمهوری ایالات متحده بود ، ظاهرا این قانون نانوشته را تغییر دادند و به این نتیجه رسیدند که داشتن تجربه در سازمان جاسوسی ، می تواند بهترین پشتوانه ی دیپلمات های آمریکائی باشد - م) وقتی در کمیسیون ویژه برای تأیید موقعیت جدید او ، از هلمز پرسیدند که آیا کوشیده است در سال ۱۹۷۰ جلو رسیدن آئنده به ریاست جمهوری شیلی را بگیرد ؟ ریاکارانه پاسخ داد « نه ، قربان » همین دو کلمه ، باعث شدند که يك دادگاه فدرال او را به ادای سوگند دروغین و کتمان واقعیت محکوم کند . هلمز محکومیت خود را « نشانه ی افتخار » خود نامید .

روز بیستم ژانویه ۱۹۷۳ که ریچرڈ نیکسون برای دومین دوره ریاست جمهوری خود سوگند یاد می کرد ، کارزار او علیه سالوادور آئنده به نقطه اوج می رسید . فرماندهان نظامی شیلی آماده بودند که وارد کارزار شوند و ضربه ی نهائی را به آئنده وارد آورند . در هرگامی ، دوستان شان در سی آی ا ، اصرار بیشتری می ورزیدند تا سریع تر اقدام کنند .

طراحان سی آی ا در ستاد لانگلی به ایستگاه سی آی ا در سانتیاگو رهنمود می دادند که « ما باید سعی کنیم بر عده ی بیشتری از نظامیان شیلی غالب آئیم و اگر چه نه همه شان ، اما گروه های بیشتری از آنان را به خدمت بگیریم تا دولت آئنده را براندازیم . » « کوشش های ما ، باید بر آن متمرکز باشد که فضای تازه ای از نا آرامی های سیاسی و بحران های قابل مهار به وجود آوریم تا محرك های جدی برای دخالت نظامی فراهم آیند . »

دهم آوریل ۱۹۷۳ ، سی آی ا به ایستگاهش در سانتیاگو رهنمود داد که « به اقدامات شان علیه هدف های نظامی شدت بیشتری بدهند » سه هفته بعد ، « تئودور شالکی » رئیس شعبه نیم کره غربی

سازمان سیا ، به مرکز خود در شیلی گفت « اعمال نفوذ ما را به فرماندهان کلیدی نظامی تحمیل کنید تا بتوانند در سمت نیروهای کودتا ، نقش قطعی داشته باشند . »

این اقدامات منجر به آن شدند که روز بیست و نهم ژوئن ۱۹۷۳ ، حرکتی نا به هنگام صورت پذیرد . در آن حرکت پیش رس ، عده ای از افسران ، کودتائی گیج و دست پاچه را انجام دادند که وقتی به سمت سانتیاگو می رفتند ، تانک ها در راه بندانی که پشت چراغ قرمز به وجود آمده بود ، متوقف شدند . این ، نخستین باری بود که پس از چهل و دو سال ، نظامیان شیلی علیه دولتی منتخب دست به کودتا می زدند . هیچ يك از افسران رده ی بالای ارتش از این خیزش حمایت نکردند ، و ژنرال « کارلوس پراتس » فرمانده ارتش ، بدون هیچ مشکلی آن را سرکوب کرد .

زمانی که توطئه گران نظامی آماده می شدند تا به آئنده ضربه بزنند ، با همان مساله ای رو به رو شدند که سه سال پیش شده بودند . ژنرال پراتس که جانشین ژنرال اشنایدر شده بود ، بر آن بود تا از دولت منتخب حمایت کند . اشنایدر را سی آی ا کشته بود ، اما پراتس هم طرفدار سفت و سخت قانون اساسی بود . این خصلت ، او را تبدیل به مانعی سرراه نقشه ی کودتا کرده بود .

ماموران سی آی ا در سانتیاگو ، در گزارشی به ستاد لانگلی نوشتند « تنها راه برداشتن این مانع از سرراه ، فقط این است که او را بر بایم ، یا به قتل برسانیم . »

آئنده که کارد به استخوانش رسیده بود ، چاره ی کار برای جلوگیری از این حرکات را در آن دید که تنی چند از فرماندهان ارتش را وارد کابینه خود کند ، و در نیمه های تابستان ۱۹۷۳ ، ژنرال پراتس را به وزارت کشور گماشت . پس از آن که ژنرال پراتس شورش واحد های تانک را در ماه ژوئن در هم شکست ، روزنامه ال مرکوریو کارزاری را علیه او آغاز کرد که ژنرال را خائن طرفدار کمونیست می نامید . يك روز ، چند صد تن از همسران افسران شیلی که با دسیسه های ماموران عملیاتی سی آی ا به حرکت در آمده بودند ، جلو خانه ی پراتس جمع شدند تا نامه ای را به همسر او بدهند که در اعتراض به حمایت او از آئنده بود . کار آن تجمع به خشونت انجامید ، و پلیس ملی به نام « کارابینروس » برای جلوگیری از خشونت مجبور به استفاده از گاز اشك آور شد . ژنرال پراتس یکه خورد . از ژنرال های همردیف خود تقاضای رای اعتماد کرد . آنان طفره رفتند و پراتس گزینه ای دیگر جز استعفا نداشت . به پرزیدنت آئنده پیشنهاد کرد که معاونش را به جای او بگمارد ، و آئنده توصیه اش را پذیرفت . وزیر جدید کشور ، ژنرال آگوستینو پینوشه بود که بنا به یکی از گزارش ها ، سی آی ا او را به عنوان دوست می شناخت .

پینوشه که قبلا از طرفداران سرسخت قانون اساسی بود ، حالا به این فکر افتاده بود که یا آئنده باید کنار برود ، یا بکلی حذف شود . تنها راه حل او ، همین دو راه بود ... پینوشه آن زمان در پاناما بود . آن جا با افسران ارتش آمریکا که آنان را از دوره مدرسه می شناخت ، به بحث و گفت و گو می پرداخت . افسران آمریکائی به او گفتند که ایالات متحده آنگاه که وقتش برسد ، « با استفاده از هر امکان و ابزاری که لازم باشد » از کودتا علیه آئنده حمایت خواهند کرد .

اگر چه سی آی ا به علاقه ی روز افزون پینوشه به کودتا پی برده بود ، اما هم قطارانش در شیلی متوجه این مساله نشده بودند . پرزیدنت آئنده و ژنرال پراتس ، او را مطلقا غیر سیاسی و

بخصوص آدمی که جاه طلب نیست ارزیابی کرده بودند . این هر دو ، بهای گزافی بابت این اشتباه محاسبه پرداختند .

در حالی که ماموران عملیاتی سی آی ا در سانتیاگو دست اندرکار هماهنگ کردن اقداماتی برای تغییر ژنرال پراتس بودند ، « کمیته ۴۰ » در واشینگتن بی کار ننشسته بود . در بیستم اگوست ، این کمیته تصویب کرد که يك میلیون دلار دیگر در جهت کارزار برهم زدن ثبات در شیلی هزینه کند ، که بخصوص باید به احزاب سیاسی مخالف آینده پرداخت می شد . این رقم ، به اعتبار گزارش های خود سی آی ا ، مجموعاً در مدت ریاست جمهوری آینده ، به شش و نیم میلیون دلار در عملیات پنهانی برای براندازی او رسید . بعدها ، تحقیقات سنای ایالات متحده این رقم را هشت میلیون دلار اعلام کرد ، « به اضافه بیش از سه میلیون دلار که فقط در سال حسابرسی ۱۹۷۲ هزینه شده بود . »

در حالی که زمستان نیم کره جنوبی به پایان خود می رسید ، آخرین پرده ی درام آینده به روی صحنه رفت . آن گونه که از یادداشت آژانس اطلاعاتی دفاع (DIA) بر می آید ، کناره گیری ژنرال پراتس « عامل اصلی ی بازدارنده کودتا را از پیش پا برداشت . » به طوری که ماموران سی آی ا به ستاد لانگلی گزارش داده اند « ارتش در پس کودتا متحد شده بود ، و فرماندهان کلیدی هنگ های سانتیاگو ، حمایت خود را اعلام کرده بودند . » کامیون داران ، که بخشی شان از حمایت مالی سی آی ا برخوردار شده بودند ، اعتصاب سراسری دیگری را سازمان دادند ، و ؛ در نتیجه ی این اعتصاب ، در حالی که محصولات و غلات در انبارها فاسد می شدند ، مواد اساسی غذایی جیره بندی شدند . رانندگان اتوبوس ، تاکسی ، و کارمندان اداره آب سانتیاگو هم دست به اعتصاب زدند . گوشت در سانتیاگو نایاب شد . تازه ، پیدا کردن محصولات اساسی ای مثل قهوه ، چای و شکر ، از آن هم دشوارتر شده بود . آجوان مخصوص نیروی دریائی شیلی را به قتل رساندند . قیمت ها از کنترل خارج شدند . برق مدام قطع و وصل می شد . دسته های ضد دولتی ، در جاده ها ، تونل ها و پل ها دینامیت گذاشتند . سرانجام ، روز نهم سپتامبر ۱۹۷۳ ، یکی از ماموران سی آی ا به نام « جک دیواین » ، برای مقام های بالاترش خبرهائی فرستاد که تقریباً سه سال بود منتظر شنیدنشان بودند . دیواین در تلگرافی نوشت که « کودتا یازدهم سپتامبر به وقوع خواهد پیوست . » و تاکید ورزید که « هر سه نیروی ارتش ، و پلیس ملی (کارابینروس) ، در این کودتا شرکت خواهند کرد . ساعت هفت صبح یازدهم سپتامبر ، بیانیه ای در رادیو اگریکولتورا خوانده می شود . پلیس ملی مسئولیت دستگیری پرزیدنت آینده را به عهده خواهد گرفت . »

* * * * *

نهم سپتامبر ۱۹۷۳ ، در جشن تولد کوچک ترین دختر ژنرال پینوشه ، افسران شیلی تصمیم نهائی خود را برای وارد آوردن ضربه به پرزیدنت آینده گرفتند . در حالی که مهمانان داشتند می رقصیدند ، پینوشه ژنرال « گوستاوو لای » فرمانده نیروی هوائی شیلی را به گوشه دیگری از خانه برد . دو دریاسالار ، در زمان غیبت آنان ، نامه ای را که دریاسالار « خوزه مرینو » فرمانده کل نیروی

دریائی نوشته بود ، مرور می کردند . در نامه آمده بود که نیروی دریائی آماده است . نیروی زمینی و نیروی هوائی هم آماده بودند .

افسران حاضر ، زمان های مختلفی را برای انجام کودتا مورد بحث قرار دادند . پینوشه گفت نقشه اش را چنان آماده کرده است که زمان انجامش فرقی نمی کند کی باشد . کافی است که « تکمه را فشار بدهد » و نقشه عملی شود . روز سه شنبه یازدهم سپتامبر را برای انجام کودتا انتخاب کردند . دریا سالار « لای » پشت نامه دریا سالار مرینو نوشت « موافق است » و آن را امضا کرد . پینوشه هم نام خودش را نوشت و آن را مهر کرد .

دیویس سفیر ایالات متحده ، بعدها نوشت « به این ترتیب ، بالاخره تصمیم نهائی گرفته شد که نیروهای سه گانه ارتش ، دولت شیلی را سرنگون خواهند کرد . »

سالوادور آلنده ، آن روزهای سرسام آور را ، صرف کارکردن روی واپسین پیشنهاد خود برای مراجعه به افکار عمومی کرد . پاسی از شب دهم سپتامبر گذشته بود که طرفداران او در بندر «والپاریسو » متوجه مانور غیر عادی نیروی دریائی شدند . بعد ، ساعت يك و نیم صبح ، خود آلنده پیامی دریافت کرد که پیاده نظام در شمال سانتیاگو دست به حرکتی زده است . سردبیر شب نامه روزنامه کمونیست « ال سیلگو » ، چندان خبردریافت کرده بود که صفحه اول روزنامه را پر می کرد . جای تیترا اول را که قرار بود « مراجعه به افکار عمومی انجام خواهد شد » باشد ، با تیترا فوری تری عوض کرد .

تیترا جدید فریاد سرداده بود که « همه در مواضع جنگی خود قرار بگیرند ! » درست همان گونه که پینوشه پیش بینی کرده بود ، کودتا با قاعده پیش رفت . نظامیان سراسر کشور ، ساعت چهار صبح آن روز به خدمت فراخوانده شدند و پس از آن ، شروع کردند به حفاظت از ایستگاه های رادیو ، شهرداری ها ، کلانتری ها ، و سایر مراکز قدرت . ساعت هفت صبح والپاریسو به دست شورشیان افتاد ، و « کانسپسیون » سومین شهر بزرگ کشور ، ساعت هشت و پنجاه دقیقه صبح سقوط کرد . در هیچ يك از این دو شهر ، تیری شلیک نشد .

آلنده در مقر خود از طریق تلفن به این تحولات پی برد . محافظان او ، نقشه ی ماهرانه ای ریختند تا در آن شرایط اضطراری ، در دفتر کار او ازش دفاع کنند ، اما آلنده تصمیم گرفت آن جا نماند . می خواست آخرین لحظات را در « لامونه دا » که میدان جمهوری و محل سنتی دموکراسی شیلی بود ، برپا بایستد .

کاروانی مشتمل بر چهار فیات و پیکاپ ، ساعت هفت و سی دقیقه صبح یازده سپتامبر ، با سر و صدا به ایستگاه مقابل « لامونه دا » رسیدند . آلنده در میان نخستین کسانی بود که ظاهر شدند . در اطراف او ، سی و سه محافظ بودند که هر کدام شان يك تفنگ اتوماتیک داشتند . جوخه ی همراه آلنده ، دو مسلسل کالیبر ۳۰ و سه بازوکا هم داشتند . خود آلنده ، کلاشنیکوفی را که فیدل کاسترو به او داده بود حمل می کرد . بر آن تفنگ کلاشنیکوف ، این متن حك شده بود : « به دوست و رفیق رزمنده ام سالوادور ! »

مردان با سرعت به درون رفتند . سالوادور آلنده آنان را لحظه ای دور هم جمع کرد و به ایشان گفت که اگر قرار است کشته شود ، می خواهد در « لامونه دا » که یادگاه سنتی ی دموکراسی شیلی

و میدان معروف به جمهوری است بمیرد . در حالی که آئنده محافظانش را در اطراف این ساختمان مستقر می کرد ، رادیو اگریکولتورا که صدای مخالفان او بود ، برنامه اش را قطع کرد به خواندن بیانیته اعلام کودتا:

شرایط وخیم اقتصادی ، بحران های اجتماعی و اخلاقی که به نابودی کشور ره می برد ، هم چون این ناتوانی دولت در اعمال روش هائی برای جلوگیری از هرج و مرج ، و افزایش دم افزای حرکات گروه های مسلح شبه نظامی ... باعث شده اند که نیروهای مسلح شیلی و کارابینروس ها (پلیس ملی) ، برای نجات کشور پدري از یوغ مارکسیست ها ، و استقرار آرامش و حاکمیت قانون اساسی ، در ماموریتی تاریخی وارد نبرد شوند .

بلافاصله پس از پخش آن بیانیته ، یکی از فرماندهان شورشیان به آئنده تلفن کرد . آنان تصمیم گرفته بودند به آئنده پیشنهاد کنند در صورتی که استعفا بدهد ، اجازه بدهند کشور را ترك کند . آئنده پیشنهاد شورشیان را رد کرد . احتمالا ، آئنده در هر صورتی نمی توانست زنده از مهلکه بگریزد . بنا به متن نواری که بعدها پیاده و علنی شد ، پینوشه تصمیم گرفته بود هواپیمای او را پیش از آن که از حریم هوائی شیلی خارج شود ، سرنگون کند . در حدود ساعت نه صبح ، آئنده با قدم های مطمئن به بالکن ساختمان « ال مونه دا » رفت تا آخرین نگاه را به میدان درمانده قانون اساسی که دیگر فاسد شده بود ، بیندازد . نیم ساعت بعد ، از طریق امواج رادیویی که در اختیار داشت ، آخرین حرف هایش را به مردم زد .

من استعفا نمی دهم . نه ، من این کار را نمی کنم . من با هر آنچه در توان دارم مقاومت خواهم کرد ، حتی اگر به قیمت جانم تمام شود... سرمایه داری خارجی - امپریالیسم در وحدت با ارتجاع داخلی - ، فضا و شرایطی برای ارتش ایجاد کردند تا سنت خود را بشکنند ... زنده باد شیلی ! زنده باد مردم ! این ، آخرین کلمات من است . من اطمینان دارم که قربانی شدنم به هدر نخواهد رفت . من یقین دارم که خون من ، دست کم درسی خواهد شد برای توییح پیمان شکنان ، جنایتکاران ، نامردان و خائنان .

پس از بدرود شورانگیز آئنده ، واحد های پیاده نظام ، در حمایت آتش توپخانه وارد میدان شدند . مدافعان به آتش آنان پاسخ دادند و از هر دو سو ، مردانی به خون در غلتیدند . نزدیکی ظهر ، دو جت جنگنده ی هاوکر انگلیسی ، در آسمان سانتیاگو به غرش در آمدند . وقتی به میدان جمهوری رسیدند ، شیرجه رفتند و چنان ماهرانه هدف گیری کردند و موشکی را درست به در ورودی شلیک کردند که بعدها ، بعضی صاحب نظران گفتند که خلبانانش حتما آمریکائی بودند . هجده راکت به ساختمان قدیمی اصابت کردند که شعله های آتش به هوا برخاست . هوا پر از دود و بخار شده بود .

دقایقی پس از يك و سی دقیقه بعد از ظهر ، پیاده نظام به محل شعله ها رسید . گروهی از سیاستمداران و دکتر هائی که داخل ساختمان بودند ، با پرچم سفید بیرون آمدند . نیروهای پیاده نظام ، آنان را به طبقه اول « لامونه دا » راندند . بنا به یکی از گزارش ها ، فرمانده پیاده نظام ، رو به طبقه بالا فریاد کشید و از آئنده خواست که تسلیم شود . بنا به گزارشی دیگر ، پینوشه شخصا با تلفن

از آئنده خواست خودش را تسلیم کودتا چیان آمریکائی کند . آنچه محقق است ، این است که آئنده زیر بار نرفت . نیمه های بعد از ظهر ، آتش گلوله ها خاموش شد . ژنرال خاویر پالاسیوس که فرمانده حمله بود ، ساعت دو و چهل و پنج دقیقه از طریق رادیو به فرماندهانش اطلاع داد که « ماموریت به پایان رسید . لامونه دا را گرفتیم . پرزیدنت کشته شد . »